

آراء متفکران اسلام

در باره :

« عقل و نفس »

از دکتر سید جعفر سجادی

دانشیار دانشگاه تهران

اشاره شد که دواشکال درمسأله پدیدار شدن موجودات از ذات واحد واحدية الذات و بالاخره مبدأالمبادی برای فلاسفه و متفکران پیش آمده است یکی اشکال ربط حادث بقدمیم دیگری اشکال صدور متکثرات از ذات واحد من جمیع الجهات از این جهت فلاسفه درصدد حل این اشکالات برآمده و قائل بامر متوسطی درعالم وجود شده اند و بترتیب متکثرات مادی را بذات مجرد محض مربوط کرده اند .

و بیان شد که فلاسفه از قدیم الایام متوجه باین اشکالات بوده ، آراء و عقایدی اظهار کرده اند چنانکه افلاطون قائل بمثل و ارسطو قائل به صور شده و بدین ترتیب افلاطون عالم جسمانی را سایه و شبیح و ظل و نمونه عالم حقیقت و مثل میدانست .

ارسطو نظم خاصی برای عالم وجود قائل شده است و نظریه عقول عشره که وسائط مابین جسمانیات و ذات حق اند اظهار داشته است .

فارابی در مقام بیان قاعده الواحد گوید : نخستین مبدع از ذات حق تعالی شیء واحد بالعدد است و آن عقل اول است که مبدع اول نامند و مبدع اول را کثرت بالعرض حاصل میشود از جهت آنکه بالذات ممکن است و بقیاس باول واجب است زیرا که ذات خود و ذات مبدع خود را درمیابد و جهت کثرت در او ناشی از ذات حق نیست بلکه ناشی از قبل امکان خود او است و از عقل اول از جهت آنکه واجب الوجود و عالم بذات اول و مبدأ خود است عقل دیگری و از جهت امکان او فلک اول و نفس اول بوجود آمده است و اورانیز کثرت اعتباری است و از عقل دوم عقل سوم و فلک دوم صادر شده است و همین طور تا عقل دهم و فلک نهم و از عقل دهم عقول و نفوس بشری افاضه میشود و از فلک نهم عناصر اربعه و موالید پدید می آیند .

وی گوید : و اشتراك اجرام سماوی در حرکت دوره سبب اشتراك مواد اربع در ماده واحده اند و اختلاف حرکات آنها سبب اختلاف در صور است .

وی گوید : بطور قطع نمیتوان تعداد عقول داده تا دانست .

و گوید : این عقول مختلف الانواعند و هر يك نوع علیحده اند و عقل آخر (عقل دهم) سبب نفوس ارضیه است از يك جهت و سبب وجود ارکان اربعه است بواسطه فلک نهم از جهت دیگر

ابن سینا نیز در مقام ترتیب مبدعات و عالم آفرینش همین نظریه را تأیید کرده و هر یک از عقول را محرك فلك خاص میدانند و گویند: عقل اول محرك جرم فلك اقصی است و عقل دوم محرك فلك ثوابت است.

اشکال صاحب مواقف

صاحب مواقف بعد از بیان و ذکر ادله فلاسفه مبنی بر وجود عقول عشره، خود اشکالی کرده و گویند: این اعتبارات و جهات که در عقل اول گویند و بدان وسیله عالم کثرت را توجیه کنند اگر وجودی باشد مصدر او نیز باید متعدد و متکثر باشد و بعبارت دیگر وی بعد از بیان قاعده و روش فلاسفه در ترتیب وجود گویند: اعتبارات و جهات متکثره در عقل اول یا امور وجودی هستند و یا علمی و از اعتبارات عقلی، در صورتیکه پاسخ داده شود که آن جهات و اعتبارات وجودی میباشند جواب دهد که نه این است که مبدأ آن اعتبارات و جهات متکثره وجودی خود باید متکثر باشد تا مبدأ او مصدر کثیر شود و با این فرض مبدأ واحد، روض متکثر خواهد بود و اگر این جهات و اعتبارات علمی می باشد اولاً امور علمی منشأ و مصدر امور وجودی نمیشوند و ثانیاً بالوجدان از وجود متکثرات اطلاع داریم و در نتیجه قاعده الواحد باطل خواهد بود و منشأ آنها امور علمی هم نمیتواند باشند، در مقام پاسخ باین سؤال عده ای گویند آن جهات و اعتبارات علمی هستند لکن شرط در تأثیر اند.

عده دیگر گویند: این اعتبارات وجودی هستند و لکن مجعول نمی باشد و ناشی از قبل ذات عقل اول اند.

باین معنی که از ذات مبدأ المبادی عقل او که موجود مجرد است صادر شده و جهات متکثره ناشی از ذات عقل اول شده است. (عیون المسائل فارابی ص ۷-۸-۹- و آراء اهل مدینه فاضله ص ۱۰ « ۲۵ » ۲۸ شرح مواقف ج ۷ ص ۲۵۶ و نجات شیخ الرئیس ص ۲۷۷).
میرداماد قاعده را با ذکر کلمه حیثیت بیان کرده و گویند: الواحد بما هو واحد لا یصدر عنه من تلك الحیثیة الواحدة الا الواحد.

اخوان الصفا که باندازه زیادی از فلسفه فیثاغورسیان متأثر شده اند نظام وجود را بر مبنای اعداد گذارده و گویند: ان الله جل ثناؤه ابداع الموجودات و اختراع المخلوقات نظمها و رتبها فی المراتب کمراتب الاعداد عن الواحد لتکون کثرتها دالة علی وحدانيته... و ذالك ان الباری جل ثناؤه لما كان واحداً بالحقیقة من جمیع الوجوه والمعانی لم یجز ان یکون المخلوق المخلوع واحداً بالحقیقة بل و جب ان یکون واحداً متکثراً مثویاً مزدوجاً و ذلك ان الباری جل ثناؤه اول ما بداء لفعل واحد مفعولاً واحداً متحداً بفعله الذی هو علة العلل فلم یکن واحداً بالحقیقة بل فیة مثویة فلذالك قالوا: انه اوجد و اختراع اشياء مثویة مزدوجة و جعلها قوانین الموجودات و اصول الکائنات (رسائل اخوان ج ۳ ص ۲۰۱-۲۰۲).

بعد گویند: و از این رو است که حکماء فلاسفه هر یک در مورد اول آفرینش چیزی گویند بعضی گویند: اول صادر هیولی و صورت است و عده ای گویند نور و ظلمت است و بعضی گویند: جوهر و عرض است..... و بدین ترتیب اشياء زیاد طبیعی متکثر بوجود آمد که مزدوج و متضادند مانند ساکن و متحرك.... و احوال و خواص موجودات پدید میآید از حیوان و نبات مانند: حیات «موت» نوم یقظه.... (رسائل اخوان ج ۳ ص ۲۰۲).

در مورد تقسیم موجودات گویند : موجودات دو نوع اند کلیات و جزویات ، کلیات را نه مرتبت است بنظام محفوظ و معینی مانند مراتب نه گانه اعداد، و مراتب نه گانه موجودات باری تعالی عقل است که ذوق تین است و نفس است که ذو ثلث قوی است و هیولی است که او را چهار اضافه است و طبیعت است که او را پنج اسم است و جسم است که او را شش جهت است و فلک است که او را هفت مدبر است و ارکان است که او را هشت مزاج است و مکونات است که آنها بر نه نوع اند و بالجمله مراتب کلیات بشرح زیر است :

- ۱- ذات مبدأ المبادی- که واحد و احدیت الذات والصفات است.
- ۲- عقل که او را دو قوت است (عقل غریزی و مکتسب) .
- ۳- نفس - که اورا سه لقب است (نباتی « حیوانی » و انسانی یعنی ناطقه).
- ۴- هیولی - که او را چهار اضافه است (هیولی صناعی « طبیعی » هیولی الكل و هیولی اولی) .

- ۵- طبیعت - که او را پنج نام است (طبیعت فلک چهار طبیعت دیگر که عناصر اربعه است)
- ۶- جسم - که او را شش جهت است (جهات ست) .
- ۷- فلک - که او را هفت مدبر است (سیارات سبع) .
- ۸- ارکان که آنها را هشت مزاج است (ارض که بارد و یابس، ماء که بارد و رطب و هوا که بارد و رطب و نار که حار و یابس است) .

- ۹- مکونات که بر نه نوعند (معادن که سه نوعند « ترابی » رمادی حجری ، حیوان که آنها بر سه نوع است ، آنچه میزاید ، آنچه تخم میگذارد ، و آنچه از عفونات بوجود آید و نباتات سه نوعند آنچه غرس میشوند - آنچه ذرع میشوند - آنچه خود رویند . (رسائل اخوان ج ۳ ص ۲۰۲-۲۰۴) .

و بعد از شرح مفصل در مورد هر يك از مراتب کلیات موجودات گوید : ثم اعلم ان مثل النفس الكلية كجنس الاجناس والانفس البسيطة كالا نواع لها والانفس التي دونها كنوع الانواع والنفس الجزئية كالاشخاص مرتبة بعضها تحت بعض كترتيب العدد . .

والنفس الكلية التي هي نفس العالم مؤيدة للنفس البسيطة والعقل الكلي مؤيد للنفس الكلية والباري جل ثناؤه مؤيد للعقل الكلي وهو مبدعها كلها ومدبر لها من غير ممازجة لها ولا مباشرة . . (رسائل اخوان ج ۳ ص ۲۱۵) .

مجدداً بطور اجمال ترتیب عالم آفرینش را بیان کرده و گوید :
 تمامی موجودات صور و اعیان اند که بواسطه افاضه حق تعالی بر عقل اول که اول موجود مفاض از حق است پدید آمده اند و عقل اول جوهر بسیط روحانی است که شامل تمام صور موجودات است بدون آنکه تراکم و تراحمی باشد چنانکه صور مصنوعات در نفس صانع است بدون تراکم و تراحم و از عقل اول آن صور کلیه بر نفس کلیه افاضه شود بطور دفعة واحدة بدون زمان، مانند افاضه نور آفتاب بر هوا و نفس از یکطرف قابل آن صور است و از طرفی فائض آنها است بر هیولی چنانکه ماه از یکطرف نور آفتاب را قبول و از طرفی دیگر افاضه بر هوا میکند و هیولی نیز قابل بر آن صور است از نفس کلیه بتدریج با زمان چنانکه هوا نور ماه را پذیرد در وقتی دون وقتی (رسائل اخوان ج ۳ ص ۲۲۹-۲۳۰) .
 در جای دیگر گوید : ان الموجودات كلها نوعان جسماني وروحاني فالجسماني ما يدرك

بالحواس والروحاني ما يدرك بالعقل ويتصور بالتفكير .
فاما الجسماني فهو على ثلاثة انواع: منها الاجرام الفلكية ومنها الاركان الطبيعية و منها
المولدات الكائنة .

و الروحاني ايضاً على ثلاثة انواع: منها الهيولي الاولى الذي هو جوهر بسيط منفعل
معقول قابل لكل صورة والثاني النفس التي هي جوهر بسيطة فعالة علامة والثالث العقل الذي
هو بسيط ملارك حقايق الاشياء (رسائل اخوان ص ٢٣٣) .

بعد گوید : همه موجودات علل و معلول اند و هر يك از موجودات جسمانيه را چهار علت
است (فاعلي - مادي - صوري و غائي) .
و علت جسم مطلق هيولي است .

و هيولاي اولي را سه علت است كه باري تعالي و عقل و نفس باشند .
واما عقل را يك علت است كه آن ذات حق تعالي است كه وجود و تمام و بقاء و كمال را
دفعه واحده بدان افاضه كرده است و همان عقل اولي است كه فرموده اند و ما امرنا الا واحده
كلمح بالبصر او هو اقرب و يستلوك عن الروح قل الروح من امر ربي و الا
له الخلق و الامر (رسائل اخوان ج ٣ ص ٢٣٥) .

نظر حميد الدين كرماني و تربي آفرينش

در ضمن نقل گفتار ناصر خسرو اشاره رفت كه بعضي از فلاسفه اول ما صدر را طبيعت
مي نامند اكنون گوئيم مراد از طبيعت كه در كلمات فلاسفه ديده ميشود در هر مورد چيزي است و
آنها اطلاقات زياد است و در طول تاريخ فكر بشري معاني مختلفي از آن خواسته شده است
اخوان لصفاً ميگويند : هي قوة من قوى النفس الكلية، و يا ان الطبيعة انما هي قوة النفس الكلية
الفلكية و هي سارية في جميع الاجسام التي دون الفلك القمر . (رسائل ج ٢ ص ١١٢) .

حميد الدين كرماني كه باندازه زيادي از فلسفه اخوان لصفاً متأثر شده و با استفاده از كلمات
بزرگان دين و حكمت، فلسفه خاصي بوجود آورده، محور و اساس كل خود را بر طبيعت ساريه
در عالم وجود قرار داده و گويد: طبيعت يك امر است ساري در تمام عالم و قدامت اوقات السموات
والارض منها و آنها دو طرف است يك طرف آن بمبدأ المادي و طرف ديگر آن جهان كون
و فساد را تشكيل ميدهد و آن محرك عالم جسماني است و او را دو حرکت است : يكي
حرکت ذاتي و ديگري حرکت عرضي و همانند دريا متموج است و موجودات عبارت از امواج
آن دريا اند كه طبيعت ساريه باشد و بدین طريق وي قائل به نوعي از وحدت وجود (وحدت
طبيعت) شده است و گويد : لما كانت الحركة في العالم موجوداً ثبت ان لها مبدأ و لما ثبت
ان لها مبدأ وجدناه عند البحث منقسماً الى مبدأ هو محرك و متحرك اول مثل الحياة الساريه من
عالم الوحدة و الكمال الذي هو عالم العقل في عالم الجسم التي يعرب عنها بالطبيعة التي هي
المحركة للاجسام بحسب ما يليق بها على ما يوجب النظام الالهى و هو المتحركة بحركتها
بكونها فيها راحة العقل (ص ٨٩ رجوع شود به ص ٢٢٣) .

في ان للطبيعة نهايتين نهاية اوله محيطة بماهي علة لها بها، الوجود الاول الذي هو الكمال
الاول و نهاية ثانية محاطة بماهي معلولة لها، بها الوجود الثاني الذي هو الكمال الثاني و ان
محلها بين النهايتين . . (راحة العقل ص ١٥٦) .

و ذات هذا المحرك (طبیعت) هي الحياة السارية عن العالم الربوبي المعبر عنها بالصورتی وجودها بالا نبعت من عالم الابداع (راحة العقل ص ۲۱۹) .

وبالجملة حميد الدين كرماني ترتيب كل فلاسفة مشاء را گرفته و باوضعی خاص با آراء و عقاید اخوان و كلمات عرفا و عقاید مذهبی و اخبار و آیات تلفیق داده و فلسفه خاصی بوجود آورده است . وی جهان وجود را بعد از مبدأ المبادی عبارت از يك امر میداند که آن طبیعت است و روح جهان است و آن خود مرا تبی دارد که هر مرتبتي نامی دارد چنانکه صدرالدین همین معنی را از وجود میخواهد .

وی در مراتب تفصیل، جهان وجود را دو قسمت کرده است یکی روحانی و مافوق طبیعت و دیگری جهان جسمانی و طبیعت .

در طرف عالم ماوراء ابتدا عقل اول و بعد عقل قائم بالفعل است که مراد از عقل اول ، مبدأ المبادی و از عقل قائم بالفعل ، عقل اول با اصطلاح فلسفه عامیه است .
و بعد ملائکه موكلة بعالم طبیعت است یا عقول طویله در فلسفه معموله .

و بعد عالم انسان است با جسم و نفس خود و آن نیز جامع تمام عوالم است و جهان کوچکی است که مضاهی با عالم بزرگ است و در طرف دیگر ابتدا عقل بالقوة است که هیولی و صورت است و بعد عالم طبیعت یعنی افلاك و کواكب است و بالاخره در ذیل هر دو، عالم انسانی است که جامع هر دو طرف است و همه آنها باطن اند و عالم ظاهر و مشهور را نیز دو طرف است یکطرف روحانیات و ملائکه موكلة و دیگر طبیعت و موجودات جسمانی که وجود آنها از هیولی و صورت است .

وی بعد از بیان ترتیب عالم تکوین عالم دین و تشریح رانیز بازاء و مساوی و بالاخره نمونه از آن قرار داده است چنانکه با مراجعه به تصویرات زیر این امر بلدستی مشهود است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی
عالم تکوین - عقل اول

العقل القائم بالقوة
(هیولی و صورت)

العقل الثانی
القائم بالفعل

عالم تكوين - عقل اول

عالم الطبيعة بافلاكها وكواكبها وما فيها
وهو اشياء كثيرة

الملائكة الموكلون بعالم الطبيعة وهم
كثيرون ووجود كل منهم عن الآخر

الانسان بالجسم والنفس

عالم تكوين - عقل اول

العقل القائم بالقوة
(هولي وصورتي)

العقل الثاني
القائم بالفعل

پیشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عالم الطبيعة بافلاكها وكواكبها وما فيها
وهو اشياء كثيرة

الملائكة الموكلون بعالم الطبيعة
وهم كثيرون ووجود كل منهم عن الآخر

الانسان بالجسم والنفس كمال الانسان في الجسم تحليلا من جهة شيئين يجمعها اشياء كثيرة

الملائكة الموكلون بعالم الطبيعة ووجود كل منهم عن الآخر الى ان ينتهي الى العقل الثاني ووجوده من جهة العقل الاول

ذرات الطبيعة بافلاكها ونجومها واوركانها وهي اشياء كثيرة ووجودها من الهيولى والصورة

بطوريكه در تصوير بالامشاهده ميشود درجهت نزول موجودات از اشرف باخس آيند و از عقل اول عقل دوم قائم به فعل و از او عقل دوم قائم به قوت در طرف ديگر صادر شده است . عقل قائم بافعل در طرف روحانيات منشأ صور ملائكة مقربين و موكلين شده هريك از ديگرى و در طرف ديگر از عقل قائم بالقوة عالم طبيعت با افلاك و كواكب وغيره پديده آمده است، و در دليل عردو انسان است كه عالم صغير است . و درجهت صعود كه در تصوير پائين تر، ديده ميشود يكطرف ملائكة موكل انداز اخس باشرف تا برسد به عقل دوم و در طرف ديگر دار طبيعت است . از اخس باشرف تا برسد به عقل قائم بالقوة كه هيولى و صورت است و منشأ دار طبيعت است .

واشاره شد كه وى عالم تشريع را نيز بازاء عالم تكوين قرارداد است . چنانكه از تصوير زير اين معنى آشكار ميشود.

عالم الدين - فاطق



عقیده اشراقیان در ترتیب و چگونگی آفرینش

شیخ اشراق عالم و جهان وجود را ابتدا دو قسمت کرده یکی عالم انوار دیگری جهان ظلمات و برآزخ مراد اواز عالم انوار جهان مجردات است و مراد از عالم ظلمات و برآزخ جهان جسمانی طبیعی است عالم ظلمات، جهان طبیعت و کون و فساد و موالید و حرکات و متحرکات و استحالات است و عالم انوار مجرده، جهان قرار و ثبات و دوام است.

در عالم طبیعت نیز انواری است که اشعه و نمونه انوار مجرده و عالم مجردات است. عالم انوار مجرده نیز منقسم به طبقات و انواری میشود که عبارت از انوار مجردة محضه و انوار مدبره‌اند، انوار مجردة محضه بازاء عقول مشائیان است و انوار مدبره بازاء نفوس است در اصطلاح مشائیان .

انوار مجردة محضه که انوار قاهره‌اند یا طولیه‌اند که قواهر اعلون‌اند و یا عرضیه‌اند که انوار قاهره ساقله نامند .

انوار مدبره اسفهدیه یا مدبرات افلاک‌اند و کلی‌اند و یا مدبرات انسانی‌اند و جزئی‌اند و همه آنها منتهی میشود به مبداء المبادی که آنرا نور الانوار نامیده‌اند .

فیجب ان ینتهی الانوار القاهره والغاربه و البرزخ و هیأتها الی نور لیس و رائه نور و هونور الانوار و النور المحیط و النور المقیوم و النور المقدس و النور الاعظم الاعلی و هونور القهار و هو غنی المطلق اذ لیس و راوه شی آخر (مجموعه دوم مصنات شیخ اشراق ص ۱۲۱) .

نور الانوار موجود مجردی است قائم بذات و قیوم و مقدس از کثرت و شوائب ظلمانی است و واحد است و او را جهات و اعتباراتی خارج از ذات نیست و روا نباشد که از او جز نور صادر شود و نیز چون واحد است روا نباشد که جز یک نور از او صادر شود پس اول چیزی که از نور الانوار صادر شد نور مجرد واحد است و چون انوار مجردة راحقیقت یکی است و مختلف الحقایق نمی‌باشند بنابراین امتیاز و تفاوت میان نور اول و نور الانوار که مصدر و مبداء است به کمال و نقیص است (مجموعه دوم مصنات ص ۱۲۶-۱۲۷) .

و بنابراین اول صادر از نور الانوار یک نور است و واحد است و آنرا نور اقرب و نور عظیم نامند و بعضی از فلولویان بهمین خوانند .

نور اقرب فی نفسه فقیر است و بواسطه استیاده بنور الانوار غنی است و چنین نیست که پدید آمدن نور اقرب از نور الانوار بانفصال از آن باشد زیرا بیان شد که انفصال و اتصال از خواص اجرام است چنانکه شعاع آفتاب موجود بافتاب‌اند نه بانفصال از آن (مجموعه دوم مصنات ص ۱۲۸-۱۲۹) .

و چون از نور الانوار صادر نشود مگر نور اقرب و از طرفی آنرا جهات متکثره نیست و در برآزخ و اجسام کثرت هست اگر گفته شود که از نور اقرب برزخ واحدی صادر شده است سلسله وجود متوقف خواهد شد در حال که دیده میشود اجسام متکثره موجودند و همین طور انوار مدبره زیادی موجود است و اگر از نور اقرب نور مجرد دیگری صادر شود و از آن نور مجرد دیگری در این فرض هم نوبه به برآزخ و اجسام نمیرسد و بنابراین ناچار باید گفت که از نور اقرب نوری و برزخی صادر شده است .

علیهذا نور اقرب را دو جهت است یکی فقر ذاتی و دیگری غنای غیری و از طرفی تعقل

قمر خود کند و از طرفی دیگر نور الانوار را مشاهده کند و بالاخره از جهتی دیگر ذات خود را مشاهده کند (زیرا در مجردات حجایی نیست).

از جهت آنکه نور الانوار را مشاهده میکند خود را ظلمانی و تاریک و مقهور یابد زیرا نور اتم، قاهریت دارد بر نور انقص.

پس بواسطه ظهور و آشکار شدن قمرش و استحقاق ذاتی خود در مقابل سطوات نور الانوار و مشاهده جلال و جبروت او ظلی از او صادر شده است که برزخ اعلی باشد که باصطلاح مشائیان فلك الافلاك باشد و باعتبار غنا و وجوب غیری او و مشاهده جلال و عظمت او نور مجرد دیگری از او صادر شده است بنا بر این برزخ ظل و سایه اوست و نور مجرد ضوء اوست (مجموعه دوم مصنفات ص ۱۳۱).

بعد از این ترتیب گوید چون میان نور سافل و نور عالی حجایی نیست هر نور سافلی نور عالی خود را مشاهده میکند و از طرفی نور عالی بر او اشراق و تابش میکند و بنا بر این از نور الانوار بر نور اقرب تابش و اشراق شود شعاعی و نور اقرب مشاهده کند ذات نور الانوار را (مجموعه دوم مصنفات ص ۱۳۶).

و نور سافل را بر نور عالی عشق و شوق است و عالی را بر سافل قهر است و نور الانوار را بر تمام انوار سافله قاهریت است و همه انوار سافله را بر نور الانوار شوق و عشق است (مجموعه دوم مصنفات ص ۱۳۶).

و اشراق الانوار بر انوار مجردة بانفصال چیزی از آن نیست بلکه نور شعاعی است که از او در انوار مجردة حاصل میشود. (مجموعه دوم مصنفات ص ۱۳۸).

شیخ اشراق گوید: اگر چنانکه مشائیان گویند فرض شود که از نور الانوار نور اقرب و برزخ اعلی و از او نور دیگری صادر شده باشد تانه فلك و عالم عنصری لازم آید که عالم محدود شود در حالیکه در هر يك از اثیریات کوچکی است و در کره ثوابت کواکب بیحد و حصری است و ناچار باید گفت که جهات و اعتبارات نامحدودی هست که مبداء این کواکب نامحدود است و بنا بر این کره ثوابت از نور اقرب صادر نشده است زیرا جهات موجود در نور اقرب وافی بصدور این همه کواکب نیست و بالاخره هیچ يك از عوالی منشأ صدور کره ثوابت نمیباشند و اگر گفته شود که مبداء و مصدر آن موجود سافلی است لازم آید که آن مبداء و مصدر سافل، اعلی و فوق و اعظم از آن باشد سافل.

و بنا بر این باید گفت که انوار قاهره خیلی زیادتر از ده و بیست و غیره است، عدۀ از انوار مبداء صدور برزخ غیر مستقله اند و در این صورت انوار یا طولیه اند و باعرضیه. انوار طولیه همان انوار مترتبه اند که منشأ صدور برزخ مستقله اند چنانکه از نور اقرب نور دوم و از او سوم و همین طور تا اندازه زیادی انوار مترتبه طولیه صادر شده است و هر يك از انوار طولیه از يك طرف نور الانوار را مشاهده کند چون انوار حاجب یکدیگر نمیباشند و از طرفی شعاع نور الانوار مستقیماً بر او تابش کند زیرا انوار متوسط بین او و نور الانوار حاجب نیستند و از هر يك از انوار قاهر، نوری بردیگری منعکس میشود و بالاخره هر يك از عوالی بر مادون خود اشراق و تابش کند و هر يك از انوار سافله از نور الانوار یکدفعه بتوسط مافوق خود قبول شعاع میکند دیگر بار بواسطه خود و بنا بر این.

نور دوم دومترتبه از نور الانوار قبول نور میکند یکی بلا واسطه نور اول و دیگری با

واسطه نور اول و نور سوم ، چهار مرتبه از نور الانوار قبول نور میکند دو مرتبه بواسطه نور انعکاسی از نور دوم و یک مرتبه بلاواسطه از نور الانوار و مرتبه دیگر بواسطه نور اقرب .
 و نور چهارم هشت مرتبه قبول نور میکند چهار مرتبه از نور انعکاسی نور مافوق خود و دو مرتبه از نور دوم و یک مرتبه خود مستقیماً از نور الانوار و یک مرتبه بواسطه نور اول و همبسطور انوار متضعف میشوند و بنابراین از این جهات و اعتبارات متکثره متضاعفه عدّه زیادی از انوار قاهره پدید میآید یعنی باعتبار آحاد مشاهدات و اشعه تامه عظیمه که آنرا **قواهر اصول اعلون** نامند و از این قواهر در اثر ترکیب جهات و مشارکات و مناسبات آنها مثلاً به مشارکت جهت فقر باشعاعات و یا به مشارکت جهت استغنا باشعاعات و یا به مشارکت جهت فقر باشعاعات و یا مشارکت جهت شوق و محبت باشعاعات و به مشارکت اشعه قاهره بعضی با بعضی دیگر و یا مشارکت اشعه انوار قاهره و مشاهدات و به مشارکت بعضی از اشعه با بعضی دیگر اعدادی از انوار و به مشارکت اشعه تمام انوار با جهت فقر، ثواب و کرات آنها پدید آمده اند و به مشارکت اشعه با جهت استغنا و فقر و محبت و مناسبات بین اشعه شدید، ارباب اصنام نوعیه فلکیه و طلسمات بسائط و مرکبات عنصریه پدید آمده است و بنابراین مبداء هر یک از این طلسمات نور قاهره است که صاحب طلسم است و نوع قائم توری است، و الانواع النوریة القاهره اقدم من اشخاصها ای متقدمه عقلاً، و الامکان الاشراف یقتضی وجود هذه الانواع النوریة المجردة (مجموعه دوم مصنفات ص ۱۴۰-۱۴۳ و رجوع به شرح حکمت اشراق ص ۳۳۴-۳۵۱ و هیاکل النور ص ۶۳) .

و بدین ترتیب وی انوار مجردة را تقسیم میکند بانوار قاهره که آنها را هیچ نوع علاقه بماده نیست و بانوار مدبره که مدبر بر ازش اند .
 انوار قاهره نیز بر دو قسم اند **انوار قاهره اعلون** که انوار طوله اند و انوار قاهره صوریه که ارباب اصنام اند .

انوار مدبره نیز بر دو قسم اند انوار مدبره فلکیه اسفهدیه و انوار مدبره انسانی ارباب اصنام را در فرس قدیم و نزد حکماء قدیم بنامهائی خوانده اند مثلاً صاحب صنم آب را خرداد و اشجار را مرداد و نار زلادیهشت تألیف اند **انوار قاهره اعلون** و مطالعات فریبگی
 در حکمة الاشراق است که حکیم زردشت گوید : اول ما خلق بهمین و دوم اردیهشت و سوم شهریور و چهارم اسفندارمنز و پنجم خرداد و ششم مرداد است (رجوع شود به مجموعه دوم مصنفات پاورقی ص ۱۲۸) .

نظر صدرالدین در وحدت وجود و عالم آفرینش

وی در این مسأله عقیده و نظریه خاصی دارد که جامع آراء و عقاید عرفاء و متکلمان و فلاسفه است، صدرالدین شیرازی در یکجا گوید : اول صادر نفس رحمانی و وجود منبسط و فیض اقدس است و آن ساری در تمام عالم است و بلکه جهان از ذره تا ذره عبارت از یک وجود است و آنرا مراتبی است به شدت و ضعف و اورا دو حاشیه است که یک طرف آن هیولای بی رنگ و بی نام است و طرف دیگر آن اشرف موجودات یعنی ذات حق است و مرتبت بعد از وجود مبداء المبادی و ذات حق رانفس رحمانی میداند که در هر موطن و مرتبتی بنامی است در مرتبتی عقل و در مرتبتی فلك است و بالاخره در مراتب نازله بصور جمادات و نباتات و حیوانات و غیره در آید و آن فیض همان وجود

است که الوجود يمر من المبدأ علی الطبيعة اولاً و بواسطتها علی صفاتها الذاتية (رسائل ص ۲۳) .

وان للوجود حاشیتین احدهما واجب الوجود وهو الغایة فی الشرف لانه غیر متناه الشدة نفس الكمال و غیر متناه القوة فی العقل والاخری الهیولی الاولى وهی الغایة فی الخسة لانها غیر متناه القصور من الكمال (الفارج ۱ ص ۱۶۵) .

بالاخره وجود منبسط را که در لسان عرفا نفس رحمانی نامند اول ماصدر میدانند که اورا بنام حق المخلوق و نور ساری در موجودات و روح وجود هم گویند که در تمام عالم ساری و در هر مرتبتی بصوری نمایان میشود وظل و هباء و عما هم نامند .

و گویند ذات الهی را انوار و اضواء و آثاری است که آنها را فلاسفه عقول فعاله و اصحاب معلم اول صور علمی قائم بذات خدا نامیده اند و افلاطون مثل نوری نامیده است و عدده دیگر از متکلمان صفات الهیه نامند و معتزله احوال خوانند و صوفیه اسماء اعیان نامند (رجوع شود به اسفار ج ۱ ص ۱۲۹ و رسائل ص ۱۳۸ و ۶۴) .

کلیه اشیاء موجوده از لحاظ موجودیت دارای سه مرتبت اند مرتبت اول وجود صرف و محض است که وجود آن متعلق به غیر نیست و وجودی است که مقید به قبلی نیست و آن مرتبتها است که عرفا هویه غیبیه و غیب مطلق و ذات احدیت خوانده اند .

مرتبت دوم مرتبت وجود متعلق به غیر است و وجود مقید بوصف زائد است که منعوت با حکام زائده است و آنها را عقول و نفوس نامند .

مرتبت سوم وجود منبسط مطلق است که عموم آن بر طریق کلیت نمیشد بلکه بر نحو دیگری است و آن حقیقی است منبسط بر هیاکل ممکنات و الواح و ماهیات که در وصف خاص وحد معینی منضبط و محدود نیست و از قدم و حدوث و تقدم و تاخر و کمال و نقص و علیت و معلولیت و جوهریت و عرضیت و تجرد و تجسم مبراست بلکه بر حسب ذاتش و بدون انضمام چیزی دیگر متعین بتمام تعینات وجودی و تحصیلات خارجی است و آن اصل عالم و فلك حیات و عرش رحمن و حق مخلوق و حقیقه الحقایق است .

چنین موجودی بواسطه تعدد موجودات متعدد میشود با قدیم قدیم است و با حادث حادث و با معقول معقول است و با محسوس محسوس و از این جهت است که توهم شده است کلی است در حال که عبارات و الفاظ از بیان چگونگی آن قاصر است مگر بر سبیل تشبیه و تمثیل نسبت این وجود بموجودات عالیه نسبت هیولی است باجسام شخصی از وجهی و مانند نسبت کلی طبیعی است باشخاص و انواع مندرجه در تحت آن .

پس اولین چیزی که از وجود واجب ناشی شده است وجود منبسط است که مرتبت عمی و مرتبت جمع و حقیقه الحقایق و حضرت احدیت جمع و حضرت واحدیت گویند این وجود صادر اول ، امام الاثمه گفته شده است و اینکه گویند که اول صادر عقل اول است بقیاس بموجودات متعینه متباینه متخالفة الاثار است والا نسبت به اصل خلقت و عالم وجود کلی و ذات ربوبی و وضع الهی صادر اول وجود منبسط است (رجوع شود به اسفار ج ۱ ص ۱۹۲-۱۹۳ و رسائل ۱۳۴ - ۱۳۵) .

و بالاخره موجودات همه اشعه انوار و تجلیات حق اند و اورا تجلی واحدی است بر اشیاء و ظهور واحدی است بر ممکنات و این تجلی ظهور و تجلی دوم حقیق است بر نفس ذات خود و سپس

بر مرتبت افعال زیرا که ذات حق از جهت نهایت تمامیت و فرط کمال خود بر نفس خود افاضه و تجلی کند بظهور و تجلی اول و ظهور دوم عبارت از نزول وجود است در مراتب افعال که بنام افاضه و نفس رحمانی و محبت افعالیه نامیده میشود .

تجلی اول ظهور و بروز اشیاء است و تجلی دوم تطور و تکثر آنها است و اگر وقت شود یک تجلی و ظهور است که منحل بدو تجلی و ظهور میگردد جمیع ماهیات و ممکنات مرائی وجود حق اند و مجالی حقیقت مقدسه اند (اسفار ج ۱ ص ۲۰۱) .

و همین معنی را محی الدین عربی از وجود خواهد و وجود در عین وحدت و سریان خود در عالم وجود در مرتبتی بصورتی و شکلی است و اندک کمال خویش ساری است .

نا تمام



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی